یادداشت

یادداشتی بر «برآمدن آفتاب زمستانی» نوشته رضا جولایی

مریم طباطبائی‌ها
نویسنده‌ومنتقد

برویم سراغ یک تاریخی خوب و خوش فرم دیگر از رضا جولایی که می‌شود او را جزو تاریخی‌نویسان آگاه و در عین حال خوش قلم این روزگار دانست. در داستان‌های زیادی از این نویسنده، در مورد وقایع تاریخی و کش و قوس‌های روزگار سپری شده خوانده‌ایم. کتاب «برآمدن آفتاب زمستانی» نوشته رضا جولایی یک داستان با پیرنگ تاریخی و خانوادگی است. از آن دست داستان‌هایی که در چارچوب خانواده در دهه پر تلاطم ۲۰ سپری می‌شود و در تمام اتفاقات آن می‌توان پایبندی آدم‌های این روایت را به مفهوم سنت و ارزشمندی خانواده به موازات تلاش برای حفظ استقلال فردی‌شان حس کرد. راوی رمان، کوچک‌ترین فرد این خانواده است. پسری که به همراه ۳دایی‌اش که هم در پیشبرد داستان و هم در زندگی راویِ نقش بسزایی دارند، زندگی می‌کند. کل داستان در ۱۰ فصل روایت می‌شود و فصل اول کتاب سال ۱۳۲۳ را به تصویر می‌کشد و فصل‌های بعد فلش‌بک‌هایی است به گذشته. به اتفاقاتی که در سال‌های ۱۳۲۰ رخ داده است. این تصاویر رفت و برگشتی در جایگاه خود تعلیق و کشش داستان را چند برابر کرده است و البته تصویری روشن و مبرهن از اتفاقات آن دوران را در برابر خواننده زنده می‌کند؛ «... آن یکی پدربزرگم است. جواهرساز بود. تاج ناصرالدین شاه را او درست کرد. آن یکی هم پدرم است. خزانه دار محمدعلی شاه بود. در جریان به توپ بستن مجلس با شاه چون و چرا کرد و مغضوب شد. از ترس جانمان دسته‌جمعی به ترکیه فرار کردیم....»

آدم‌های این داستان در عین در خود فرورفتگی، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. کارهای زیاد انجام نشده‌ای که دلشان می‌خواسته همه را طور دیگری به سرانجام برسانند، طوری که بشود از خلال آن به آرمان‌های از دست رفته‌شان هم ادای دین کرد. بابک مبارزه با استبداد را پیش‌رو گرفته و زندانی است، بهروز پزشکی است که پیگیرِ بیمارانِ ناشی از اثرات قحطی و فقر هستند و مشکلات خانوادگی‌شان یکی از دغدغه‌های اوست و روزبه که خلبان است و تصمیم دارد رو در روی اشغالگران بایستد. فضای سنگین و سیاه و البته رئالِ این ناگفته‌ها در این داستان، حزن و نیستیِ سال‌های قحطی، جنگ، بیماری و انزوای آدم‌ها را به خوبی روایت کرده است. اتفاقات تاریخی مثل حضور متفقین و قحطی و شیوع بیماری‌های لاعلاج در ایرانِ آن روزها و در عین حال تلاش و تکاپوی آدم‌های این روایت، آمیختگی تاریخ و داستان را به خوبی به نمایش درآورده است. به زعم من پیدا شدن شخصیت‌های تاریخی که خواننده آنها را به خوبی می‌شناسد، آنهم هر از گاهی و در گوشه و کنار این روایت، از حظ‌های وافر این داستان به حساب می‌آمد. آواز خواندن قمرالملوک وزیری در یک مراسم مهمانی، بودن بزرگ علوی به عنوان نویسنده‌ای عصیانگر در کنار یکی از دایی‌های راوی در زندان، ویولن نوازی رضا محجوبی، شب‌های سال‌های دهه بیست را حتی اگر خواننده تصویری ذهنی هم از آن نداشته باشد به زیبایی توصیف می‌کند. این در هم آمیختگی داستان و تخیل و تاریخ در کنار هم چیزی است که در داستان‌های دیگر رضا جولایی هم به خوبی نمایان بوده است. در کتاب شکوفه‌های عناب که حول اتفاقات سال‌های مشروطه می‌گذرد، در کتاب جاودانگان که فضایی گوتیک و راز آلود و تاریخی دارد و در ماه غمگین، ماه سرخ که روایتی است خیال انگیز از پنج روز آخر زندگی میرزاده عشقی که روزنامه‌نگاری تندرو است... همه و همه آثاری است که داستان و خیال در آن در هم آمیخته شده‌اند و این تلفیق بسیار زیبا و پر تعلیق است. «... آن سان که آرزو می‌کنی لحظه‌ای بتوانی در آن ایام باشی، حال آنکه می‌دانی زمان هیچگاه به عقب باز نمی‌گردد و اندوه جانت را در بر می‌گیرد....»

کتاب علاوه بر موثق بودن و داشتن جنبه‌های اصیل تاریخی و روشنفکری، رسالت اصلی خود یعنی داستان گویی و روایت را هم فراموش نکرده است و خواننده را به عنوان مهم‌ترین مخاطب خود تا به آخر همراه ساخته است. داستانِ عشقی موازی میان روزبه و بابک و سودابه که در تار و پود روایت تنیده شده است، در کنار تمام رخدادهای مهم پیش می‌رود. «... چند روز بعد مادربزرگ یک قالیچه نائین، یک طاقه پارچه گرانبها به مناسبت تشکر به خانه شازده فرستاد با این پیام که شانزده خانم از هر نظر مناسب است اما در شرایط فعلی و به دلیل زندانی بودن پسرش بابک هیچ کدام از پسرها قصد ازدواج ندارند....»

روایتگریِ یک نوجوان یعنی کامیار که بعد از فوت پدر و مادرش نزد مادربزرگ و پدربزرگش، همان جایی که شاهد اتفاقات روزمره زندگی دایی‌هایش و تلاش آنها برای مبارزه بر سر اعتقادتشان است زندگی می‌کند، فضای متفاوتی را با دیگر داستان‌های جولایی ساخته است و پیشبرد داستان هم از نگاه کنجکاو و نکته سنج یک نوجوان آنهم در کنار دغدغه‌های ذهنی او که زندگی اش را به یک چالش ذهنی تبدیل کرده است، خواننده را در خود غرق می‌کند. داستان از نگاه این نوجوان یک خط و طرح رازگونه دارد، انگار که برای باز کردن گره زندگی هر کدام از اعضای خانواده اش به تفکری عمیق و به زمان زیادی نیاز داشته باشد. «... گاه خودت را تحسین می‌کنی، گاه ملامت. حالا آن خاطرات مثل عکس‌هایی سیاه و سفید است با ته رنگ قهوه‌ای یا سبز که تو را با قدرتی جادویی به گذشته می‌کشاند....»

فاطمه احمدی آذر در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

جامعه دانشگاهی به کمک نقد ادبی بیاید

اعتبار یک منتقد به سرزنش کردن نیست

آرمان ملی - بیتا ناصر: از نقد ادبی چه انتظاری داریم؟ آیا وظیفه منتقد ادبی، صرفا تایید یا رد یک اثر و نویسنده آن است؟ مخاطب اصلی نقد ادبی کیست و ضعف یا قوت آن در جامعه، چه تبعات و یا مزایایی را به‌دنبال دارد؟ فاطمه احمدی آذر، نویسنده و مدرس دانشگاه معتقد است دامنه کارکردهای نقد ادبی، گسترده‌تر از این حرف‌هاست؛ آنچنان که تبیین و ترویج آن از سنین کودکی می‌تواند علاوه بر آموزش مبانی انتقادی، افراد را در قضاوت و تصمیم‌های مهم زندگی نیز یاری دهد. این رویکرد در کشورهای غربی، با تشویق کودکان به کتابخوانی و نگارش مقاله‌های مختلف، تمرین می‌شود، اما کلاس‌های درس در مدارس ایران، عمدتا به معنی کردن اشعار و سایر متون اختصاص می‌یابد. احمدی آذر همچنین درباره فضای نقد ادبی در کشور، ورود پژوهشگران و چهره‌های دانشگاهی را به عرصه رسانه‌ها و مطبوعات و تبیین شاخص‌ها و معیارهای صحیح نقد ادبی، کارگشا می‌داند. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

به‌نظر می‌رسد نقد ادبی در زمانه ما، یا بیشتر به سمت تکنیک‌گرایی صرف گرایش پیدا می‌کند و یا فارغ از بررسی ویژگی‌های اثر، به مدح یا تکفیر نویسنده اختصاص می‌یابد. در وهله اول، جایگاه و سطح ادبی در ایران را چطور می‌بینید؟

از منظر پژوهش‌های دانشگاهی، نقدهای تخصصی و خوبی داریم. اما، اغلب پژوهشگرها بیشتر به سراغ آثار خارجی و بیشتر غربی می‌روند. به‌علاوه، پژوهش‌های انجام شده، فقط در نشریه‌های علمی- پژوهشی به‌چاپ می‌رسند و در دسترس عموم مردم نیستند. یا حتی اگر باشند، به‌قدری تخصصی هستند که مخاطب عام به‌سختی چیزی از تحلیل اثر متوجه می‌شود. شاید یکی از علت‌های محبوبیت آثار خارجی در میان ایرانی‌ها، نقدها و بررسی‌های تخصصی بی‌شماری باشند که منتقدهای ادبی غربی در سطح عمومی ارائه می‌دهند. برای مثال، به محض چاپ و انتشار مجموعه داستان کوتاه دلربایان پیر در جنگل (۲۰۲۳) از مارگارت آتوود (زاده ۱۹۳۹) نویسنده کانادایی، خبرگزاری‌های غربی شروع به نقد و بررسی کتاب جدید او کردند. شما در عرض چند ساعت، نقدهای بی‌شماری می‌دیدید که روی سایت‌های خبری به‌طور رایگان قرار گرفته بودند. کافی بود شما اسم کتاب را در گوگل جست و جو کنید تا با سیلی از نقدهای عمومی مواجه بشوید، اما در ایران چنین اتفاقی برای یک اثر ادبی نمی‌افتد. به‌طور معمول، آثار یک نویسنده خاص فقط در دو حالت مورد توجه منتقدها و یادداشت‌نویس‌های رسانه‌های داخلی قرار می‌گیرند: نویسنده از دنیا برود، یا برنده یک جایزه مهم بشود. البته، برخی نشریه‌ها و روزنامه‌ها هستند که سعی دارند این قاعده را بشکنند. متاسفانه، بسیاری از اوقات می‌بینیم که افرادی خود را به اصطلاح منتقد ادبی می‌نامند و نقد خود را محدود به بیان نظرات شخصی و خلاصه‌ای از داستان می‌کنند. با بررسی پیشینه تحصیلی این افراد متوجه می‌شویم که اصلا در سطح دانشگاهی به مطالعه تخصصی ادبیات نپرداخته‌اند. آنها فقط تصویری سیاه و سفید از اثر ادبی می‌بینند. حال آنکه ادبیات مدرن و پست‌مدرن به ما می‌گوید که زندگی نه سیاه و نه سفید، بلکه خاکستری است؛ در یک اثر ادبی نباید فقط به دنبال پیام اخلاقی گشت. آثار ادبی بزرگ جهان، عقاید جاری جامعه یا زمانه خود را به پرسش می‌کشند و از چارچوب کشور خود خارج می‌شوند. به‌نظر من، برای جبران این موضوع در ایران باید از جامعه دانشگاهی کمک بیشتری بگیریم. اساتید باتجربه ادبیات می‌توانند معیارهای مشخصی برای ارزیابی و بررسی آثار ادبی تعریف کنند. به‌علاوه، آنها می‌توانند کمبود منتقدهای صاحب‌نظر را نیز جبران کنند.

نبود استانداردهای مشخص و کمبود منتقدان صاحب‌نظر در ارزیابی آثار، چه آسیبی به بدنه ادبیات وارد می‌کند؟

نخستین آسیب از آنجایی نمایان می‌شود که خواننده‌های ایرانی، بیشتر با آثار ادبی خارجی آشنا هستند تا با آثار ادبی کشور خودشان. رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، منبع فراوانی از نقد و تحلیل آثار ادبی خارجی را فراهم می‌کنند. حتی پژوهش‌های دانشگاهی ایرانی نیز بیشتر درباره آثار ادبیات غربی هستند. رسانه‌های داخلی ایران می‌توانند برای جبران این موضوع و تعریف معیارهای مناسب، از گروه‌های دانشگاهی و پژوهشگران کمک بگیرند. به‌علاوه، برگزاری کلاس‌های آزاد نقد ادبی آثار ایرانی در محیط‌های دانشگاهی می‌توانند کمک به‌سزایی در ایجاد علاقه خواننده‌ها و نحوه خواندن اثر داشته باشند. خواننده باید بیاموزد که فقط به خواندن لایه اولیه معنا بسنده نکند؛ او فقط نباید یک رمان را بخواند تا بفهمد در پایان چه اتفاقی خواهد افتاد یا پایان داستان به کجا می‌رسد. نقد ادبی به خواننده می‌آموزد که «چرا» و «چگونه»، یک اتفاق خاص رخ می‌دهد. خواننده برای رسیدن به جواب این پرسش‌ها بارها به متن بازمی‌گردد و در خوانش‌های دوم به بعد است که به نکات درخشان اثر پی می‌برد. در این مرحله است که ذهن خواننده نیز رشد می‌کند و از تجربه‌های شخصیت‌های داستان، درس می‌گیرد. باید این تفکر را از بین ببریم که نقد یک اثر ادبی، به معنی انتقاد منفی از آن است. نقد ادبی به باز شدن پیچیدگی‌های یک اثر و قابل درک شدن مفاهیم مخفی در آن می‌پردازد. تعریف معیارهای مناسب و وجود منتقدهای حرفه‌ای می‌توانند به رشد و پویایی ادبیات ایران کمک شایانی کند.

وقتی از نقد ادبی صحبت به میان می‌آید، اساسا منتقد باید با چه رویکردی با یک اثر مواجه شود؟

به‌طور کلی، نقد ادبی باید به درک بهتر یک اثر ادبی کمک کند. منتقد باید با استفاده از یک رویکرد کاملا غیرشخصی، از منظر خاصی به بررسی یک اثر بپردازد؛ یعنی، فارغ از احساس خودش نسبت به متن. یک منتقد ادبی حرفه‌ای، فقط خلاصه‌ای از داستان و برداشت‌های شخصی و احساسی‌اش را ارائه نمی‌دهد. اینکه بگوییم یک اثر ادبی را دوست داشتیم یا نه، آن را نقد نکرده‌ایم. یکی از مواردی مهمی که دائما در دانشگاه به دانشجوها متذکر می‌شویم این است که در نقد یک اثر ادبی، با رویکردی کاملا بی‌طرفانه به توضیح پیچیدگی‌های اثر می‌پردازیم. نقد ادبی باید به ما کمک کند تا پیچیدگی‌های یک اثر را قابل درک کنیم. منتقد ادبی، باید رویکردی همانند یک ناظر و دانشمند به اثر داشته باشد؛ شاید چیزی شبیه تصوری که ناتورالیست‌ها از ادبیات داشتند: نویسنده همانند یک دانشمند است و باید همانند یک دوربین عکاسی، هرچه می‌بیند را بدون کم و کاست ثبت کند. از منظر ناتورالیست‌هایی همچون توماس هاردی (۱۸۴۰-۱۹۲۸) رمان نویس و شاعر انگلیسی، کار نویسنده این نیست که روایت داستان را قطع کند و خود به قضاوت رفتار و کارهای شخصیت‌ها بپردازد. او فقط باید هرچه را می‌بیند، روایت کند. این کار خواننده است تا به نتیجه خاصی برسد.

از سوی دیگر، نقد یک اثر نباید خواننده را گیج کند. اگر نقد ادبی برای مخاطب عام در نشریه یا مجله‌ای فرهنگی نوشته می‌شود، باید زبانی ساده نیز داشته باشد. علت این است که این یادداشت یا تحلیل درباره یک اثر ادبی، در اختیار طیف گسترده‌ای از خواننده‌ها قرار می‌گیرد؛ خواننده‌هایی که ممکن است سطح‌های متفاوتی از آموزش را گذرانده باشند: از یک دانش‌آموز ابتدایی گرفته تا استاد یک دانشگاه. زبان ساده به مخاطب کمک می‌کند تا به‌آسانی متن را مطالعه و اطلاعات زیادی درباره اثر به دست بیاورد. استفاده از زبان ساده، و رویکردی بی‌طرفانه اما حرفه‌ای، کارآزمودگی و تسلط منتقد ادبی را نشان می‌دهد.

نقد ادبی در ادبیات آمریکایی و اروپایی چه جایگاهی دارد؟

نقد ادبی، مدیون ادبیات انگلیسی است. درست است که ادبیات انگلستان تا پیش از جفری چاسر (۱۳۴۰-۱۴۰۰ میلادی) شاعر و نویسنده انگلیسی در قرون وسطی، بیشتر تقلیدی از ادبیات فرانسه و ایتالیا بود، اما آنچه امروزه از نقد ادبی داریم، حاصل کار نویسنده‌ها و منتقدهای انگلیسی بی‌شماری است که طی قرون متمادی تلاش کردند با نقطه‌نظری بی‌طرفانه و قانون‌مند به بررسی و واکاوی آثار ادبی بپردازند. امروزه کشورهای غربی، کودکان را از دوران ابتدایی با روش خوانش نقادانه آشنا می‌کنند. یک دانش‌آموز ابتدایی، رمان‌هایی همچون مزرعه حیوانات (۱۹۴۵) از جورج اورول (۱۹۰۳-۱۹۵۰) نویسنده، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی انگلیسی را برای کلاس ادبیات مطالعه می‌کند. سپس، معلم از او می‌خواهد تا مقاله‌ای کوتاه درباره نقد اثر بنویسد. البته، این مقاله هنوز نقدی تخصصی نیست، اما نکته حائز اهمیت این است که کودک چندین تجربه مهم به دست می‌آورد. نخست می‌آموزد که برای تحلیل یک اثر ادبی، فقط نباید به خواندن داستان آن قناعت کند. رسیدن به پیرنگ داستان، فقط یک مرحله از کار است. دوم اینکه، برای نوشتن درباره یک اثر ادبی باید بارها و بارها به متن بازگردد و به دنبال چگونگی و علت رخ دادن حوادث خاص باشد. این کار هم باعث افزایش تسلط او بر متن می‌شود و هم تجربه‌های بسیاری به او می‌آموزد. سوم، دانش‌آموز می‌آموزد که در فرآیند تحلیل و بررسی اثر باید قضاوت و برداشت شخصی‌اش را از نقد اثر جدا کند. می‌توان نتیجه گرفت که نقد ادبی به کودک می‌آموزد در قضاوت‌ها و تصمیم‌های مهم زندگی‌اش، احساسی و شتاب‌زده عمل نکند و همه جوانب امر را در نظر بگیرد، اما این خوانش نقادانه در مدرسه‌های ایران به‌ندرت اتفاق می‌افتد. کلاس‌های ادبیات مدرسه‌ها، به معنی خط به خط اشعار فارسی محدود می‌شوند و دانش‌آموز درگیر خواندن یک متن و تحقیق کتابخانه‌ای برای نوشتن انشا یا مقاله کوتاه نمی‌شود. اغلب دانشجوهای ادبیات در ایران، تصوری از خوانش نقادانه ندارند و برای نوشتن مقاله یا تحلیلی کوتاه از یک اثر ادبی، به سراغ ساده‌ترین و در دسترس‌ترین منبع خود می‌روند: گوگل. بخش زیادی از انرژی یک استاد ادبیات صرف این موضوع می‌شود که به دانشجوها آموزش بدهد چگونه یک اثر ادبی را بخوانند، خلاصه‌نویسی انجام بدهند، از منبع‌های نقدی معتبر کمک بگیرند و رویکردی نقادانه به‌کار ببرند.

تعریف معیارهای مناسب و وجود منتقدهای حرفه‌ای می‌توانند به رشد و پویایی ادبیات ایران کمک شایانی کند

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مجلات خارجی، بخش نقد و بررسی بدون رودربایستی و ملاحظه‌کاری در سطح‌های مختلف نویسندگی است. این شرایط چه تاثیری بر بازبینی و ویرایش از سوی نویسندگان پیش از انتشار آثارشان دارد؟

به نکته جالبی اشاره کردید. نویسنده‌های تازه‌کار کشورهای غربی، کار خود را با انتشار آثار خود در نشریه‌ها و مجله‌ها شروع می‌کنند. داستان‌های کوتاه یا بلندی که به‌طور رایگان روی سایت‌های نشریه‌های اینترنتی قرار می‌گیرند. در درجه اول، خواننده‌های زیادی از سراسر دنیا با اثر این نویسنده تازه‌کار آشنا می‌شوند. مهم‌تر اینکه، نویسنده با خواندن نقدهای تخصصی و بازخورد خواننده‌ها، تجربه‌های زیادی به‌دست می‌آورد. برای مثال، فیلم ورود (۲۰۱۶) به کارگردانی دنی ویلنوو، از روی داستان کوتاهی به نام «داستان زندگی تو» (۱۹۹۸) از تد چیانگ (زاده ۱۹۶۷) نویسنده داستان‌های علمی - تخیلی آمریکایی اقتباس شده بود. نویسنده، این اثر را برای نخستین بار در نشریه استارلایت ۲ منتشر کرد. این داستان کوتاه در سال انتشارش، برنده سه جایزه شد: جایزه نبولا، تئودور استورجن، و سی‌آن. نقدهای حرفه‌ای به چیانگ کمک کردند تا او این داستان را ویرایش کند و نقاط ضعف آن را کمتر کند. او، نسخه ویرایش شده را در مجموعه‌ای با عنوان داستان زندگی تو و چند داستان دیگر در سال ۲۰۰۲ منتشر کرد. جالب‌تر اینکه، او نقش اصلی را در نوشتن فیلمنامه این اثر داشت. نگاه حرفه‌ای به بررسی نقاط ضعف و قوت آثار ادبی در کشورهای غربی، به رشد بیشتر نویسنده‌ها کمک می‌کند.

یکی از مسائل مطرح در ادبیات ما، وجود گروه‌ها و حلقه‌هایی متشکل از نویسندگان است که بعد از انتشار، از یکدیگر حمایت و در اغلب موارد آثار نویسندگان خارج از گروه خود را تخطئه می‌کنند. این مساله و برخوردهای شبه مافیایی، چه آسیب‌هایی را برای نویسندگان جوان و منتقدان جدی به همراه دارد؟

متاسفانه برخورد غیرحرفه‌ای باعث می‌شود که بسیاری از نویسنده‌های جوان و بااستعداد، انگیزه خود برای نوشتن از دست بدهند. مسلما هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند ادعا کند که نوشته‌هایش از روز نخست به یک شکل بوده‌اند و در طول زمان تغییر نکرده‌اند. برای مثال، وقتی لئو تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰) نویسنده و فیلسوف روسی، رمان جنگ و صلح (۱۸۶۷) را نوشت، آن را بهترین اثر خود دانست. پس از نوشتن رمان آنا کارنینا (۱۸۷۸)، احساس کرد تجربه‌ها و تفکرهایش درباره زندگی در اثر قبلی، ساده‌لوحانه بوده‌اند. عاقبت، مرگ ایوان ایلیچ (۱۸۸۶) او را در مقام یک فیلسوف ظاهر کرد. همه ما انسان هستیم و در حال رشد. نقدهای سازنده می‌توانند نقش پررنگی در بالا بردن کیفیت اثرهای نویسنده بازی کنند، اما برخوردهای مافیایی باعث می‌شوند که همه نویسنده‌های جوان قادر به چاپ آثار خود نباشند. یا حتی اگر اثری از آنها چاپ بشود، این گروه‌ها با واکنش منفی خود به اثر، سد راه پیشرفت استعدادهای نو می‌شوند. سرخوردگی و ناامیدی نویسنده جوان، ممکن است او را از نوشتن بازدارد. این موضوع من را به یاد مصاحبه‌ای از فروغ فرخزاد (۱۳۴۵--۱۳۱۳) شاعر ایرانی انداخت. او در مصاحبه‌ای می‌گوید که نیما، راهنمای او بود، اما خودش بود که شعرش را ساخت و نهایتا او با مجموعه شعر تولدی دیگر، تبدیل به یکی از پیشگام‌های شعر نیمایی در ایران شد. نکته این است که نقد حرفه‌ای و بی‌طرفانه می‌تواند نقش سازنده‌ای در رشد و تحول نویسنده بازی کند. مسلما یک نویسنده در نخستین اثرش، هنوز تجربه‌های کمی از نوشتن دارد. منتقد ادبی می‌تواند با نقدی سازنده به او کمک کند تا کاستی‌های اثر را جبران کند. به‌علاوه، منتقد ادبی باید بتواند به‌خوبی نوآوری‌های نویسنده را کشف و آنها را به زیر ذره‌بین ببرد. منظور از «به زیر ذره‌بین بردن» به معنی انتقاد منفی و کوبنده نیست. اعتبار یک منتقد ادبی، انتقاد کردن و سرزنش یک نویسنده/اثر ادبی نیست؛ منتقد ادبی باید به نویسنده و خواننده اثر ادبی کمک کند تا به درکی عمیق‌تر از یک اثر برسد.

معرفی کتاب

مثل حرفه‌ای‌ها یاد بگیر

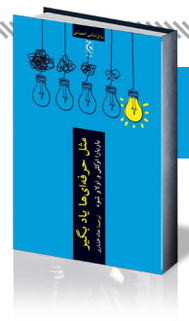

باربارا اوکلی و اولاو شوه در کتاب «مثل حرفه‌ای‌ها یاد بگیر» که ترجمه آن را هاله افشاری به‌عهده داشته و به همت نشر چترنگ به بازار کتاب راه یافته است، در قالب اثری روان‌شناسی اجتماعی به بررسی مواردی با هدف دستیابی به ابزارهای علمی برای بهتر شدن در هر کاری می‌پردازند. این کتاب شامل بخش‌هایی با عناوین «چگونه عمیقا تمرکز کنید و پشت گوش انداختن را کنار بگذارید»، «چگونه گیر نکنید»، «چگونه هر چیزی را خیلی خوب و عمیق یاد بگیرید»، «چگونه ظرفیت حافظه کاری را به حداکثر برسانید و یادداشت‌های بهتری بردارید»، «چگونه به خاطر بسپارید»، «چگونه به شهود دست یابید و سریع فکر کنید»، «چگونه انضباط فردی را به کار بگیرید، حتی وقتی منضبط نیستید»، «چگونه به خودتان انگیزه بدهید»، «چگونه مفید و موثر بخوانید»، «چگونه در امتحانات عالی عمل کنید» و «چگونه یادگیرنده‌ای واقعی شوید» است. اولا و بارب طی ده‌ها سال نوشتن، تدریس و تحقیق درباره یادگیری با متخصصان زمینه‌های مختلف روابط عمیقی برقرار کرده‌اند. آنچه در این کتاب خواهید یافت، بهترین ابزار و نگرش‌های یادگیری مفید هستند که ترکیبی از تحقیق در حوزه‌های علوم اعصاب، روان‌شناسی شناختی، آموزش و بسیاری از حوزه‌های دیگرند. همچنین، براساس بازخورده‌های دریافت‌شده از صدها یادگیرنده حرفه‌ای - که خیلی از آنها این مسیرهای دشوار یادگیری مفاهیم و مهارت‌های سخت را پشت سر گذاشته‌اند- این ابزارها و نگرش‌ها کارآمدتر شده‌اند.

کتاب «مثل حرفه‌ای‌ها یاد بگیر» در ۱۷۹ صفحه، به قیمت ۷۰ هزار تومان، با شمارگان ۵۰۰ نسخه و از سوی نشر چترنگ به چاپ رسید.

ادبیات تطبیقی

کتاب «ادبیات تطبیقی؛ درآمدی خیلی کوتاه» نوشته بن هاچینسون و با ترجمه ابوالفضل حری منتشر شد. این کتاب شامل ۵ فصل به نام‌های «استعاره‌های خوانش ادبیات تطبیقی»، «طرز عمل و مبانی ادبیات تطبیقی»، «تاریخچه و قهرمانان ادبیات تطبیقی»، «رشته‌ها و مباحث ادبیات تطبیقی» و «آینده‌های ادبیات تطبیقی» است که مواردی همچون روابط بین‌الملل، مقایسه و مقابله، ادبیات تطبیقی در سده بیست‌ویکم، دوره‌های تاریخی در برابر حوزه‌های جغرافیایی، نزدیک‌خوانی در برابر دورخوانی، متون معیار در برابر نامعیار، ژانرها در برابر سبک‌ها، نویسندگان در برابر خوانندگان، به سوی ادبیات جهان، رشته ادبیات تطبیقی و نشر، اندیشه‌ورزی در استانبول، ادبیات تطبیقی جهانی می‌شود و مطالعات فرهنگی و پسااستعمارگری از جمله مسائل مطرح در این اثر است.

بنابر تعریف، ادبیات تطبیقی یکی از بین‌المللی‌ترین و نیز ملی‌ترین، اگر نگوییم ملی‌خواه‌ترین رشته‌ها محسوب می‌شود. ادبیات، بسته به اینکه از چه منظری بدان بنگریم، خیلی متفاوت جلوه می‌کند. تاریخ، جغرافیا و سیاست نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند در پایه‌ریزی اینکه چه چیزی را چگونه مقایسه کنیم. درواقع سنت‌های منطقه‌ای و فرهنگ‌های قاره‌ای، نه فقط تعیین کننده هستند، بلکه پیشاپیش تعیین می‌کنند که چه بخواهیم و اینکه چگونه آنچه را می‌خوانیم به متون مکتوب دیگر بخش‌ها و دیگر زبان‌های جهان، ارتباط دهیم. کتاب «ادبیات تطبیقی؛ درآمدی خیلی کوتاه» در ۱۸۷ صفحه، به قیمت ۱۱۰ هزار تومان، با شمارگان ۳۰۰ نسخه و از سوی نشر لوگوس به چاپ رسید.

بدن‌ات را بشناس

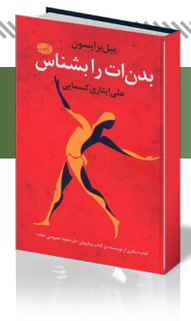

«بدن‌ات را بشناس» نوشته بیل برایسون که با ترجمه علی ایثاری کسمایی به چاپ رسیده است، خواننده را در سفری جذاب و فراموش نشدنی با خود همراه می‌کند و معجزه شگرفی را به او نشان می‌دهد که بدن انسان نام دارد. او در این کتاب بار دیگر ثابت می‌کند همراه و راهنمایی بی‌مانند است، و ما را در سفر به بدن‌مان با پدیده‌های خارق‌العاده و رویدادهای شگفت‌انگیزی آشنا می‌کند که لحظه به لحظه در این پیچیده‌ترین ساختار عالم هستی روی می‌دهند. در بخشی از این کتاب آمده است: «قرن بیستم را با بعضی دلایل و توجیهات می‌توان قرن قلب‌نامید، زیرا هیچ حوزه دیگر پزشکی به پیشرفت‌های فنی سریع‌تر و انقلابی‌تر دست نیافت. ما در طول فقط یک زندگی در حالی که به سختی قادر بودیم یک قلب در حال تپیدن را لمس کنیم، توانسته‌ایم انجام عمل‌های جراحی قلب را به کاری عادی تبدیل کنیم. مانند هر فرآیند پیچیده و خطرناک پزشکی، تکمیل روش‌ها و ساختن وسایل لازم برای انجام همه این کارها، به سال‌ها کار صبورانه به وسیله افرادی فراوان نیاز داشت. مخاطرات شجاعانه و شخصی‌ای که بعضی از پژوهشگران به جان خریدند گاهی کاملا شگفت‌آور و غیرعادی است. بیسل برایسون در دموین در آیوا به دنیا آمد. وی مدت بیست سال در انگلستان زندگی کرد و برای بیشتر نشریه‌های بزرگ انگلیسی و آمریکایی مانند تایمز و ایندیپندنت مطلب نوشته است. او طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۱ ریاست دانشگاه دورهام را برعهده داشته که سومین دانشگاه قدیمی انگلستان است. برایسون همراه همسر و چهار فرزندش در هانوور در نیوهامپشایر زندگی می‌کند. «بدن‌ات را بشناس» در ۶۰۰ صفحه، به قیمت ۲۵۶ هزار تومان، با شمارگان ۵۵۰ نسخه و از سوی نشر آموت منتشر شد.